

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

فرستنده: جهانگیر

## شکنجه در جمهوری اسلامی ریشه ها و توجیه های قساوت

چند هفته پیش (جولای ۲۰۰۹)، در یکی از برنامه های «صدای آمریکا» با شرکت محسن سازگارا، یکی از بینندگان که از شنیدن اخبار شکنجه و تجاوز و قتل در بازداشتگاه های جمهوری اسلامی شوکه شده بود، این پرسش را مطرح کرد: «چگونه يك نفر می تواند با هم نوع و هموطن خود چنین رفتاری بکند؟ چگونه کسانی که خود را مسلمان می دانند می توانند دست به چنین اعمالی بزنند؟» محسن سازگارا در جواب گفت: «اسلام دین رافت و رحمت است. این اعمال ربطی به اسلام ندارد.»

اما پاسخ واقعی آن نبود که از زبان سازگارا شنیدیم.

یکم اینکه، همه این اعمال ربط به اسلام دارد! نگاهی به قرآن و سنت صدر اسلام نشان می دهد که «رافت اسلامی» فقط شامل حال «مؤمنین» می شود و رهنمودهای صریح و الگوهای کافی برای کشتار و آزار «منافقین» و «کفار» و «اسراء» در آن ها موجود است. علاوه بر این، حق تجاوز به همسر، کتک زدن زنان نافرمان و همچنین زنانی که در جنگ به اسارت در می آیند در قرآن تأکید شده است.

دوم (و مهمتر از یکم) اینکه، نظام جمهوری اسلامی یک نظام تئوکراتیک است که قوانین و ساختارهای حاکمیت خود را بر مبنای این ایدئولوژی (این رشته باورها و ارزش ها) سامان داده است. اسلام ایدئولوژی دولتی است و پشتوانه قانونی و اجرائی دارد.

این ادعا که سرکوبگران موسوم به «لباس شخصی»، بسیجیان، بازجویان و شکنجه گران در ایران امروز اعتقادی به اسلام و مذهب شیعه ندارند، کاملاً بی پایه است. چه متر و محکی برای سنجش مسلمانی آنان در دست است؟ آن مزدور جنایتکاری که در اسارتگاه به دختران و پسران زندانی تجاوز می کند با احکام و روایات مربوط به «حلال بودن» یا «غنیمت دانستن» اسیران کافر و حربی برای فاتحان مؤمن، خود را توجیه می کند. عملکرد سپاه محمد در صدر اسلام به هنگام فتح ولایات نامسلمان و به کنیزی بردن زنان و دختران، برای نیروی انتظامی و بسیج الگو است. این یا آن مرجع دینی در مورد حقانیت یا ثواب داشتن قتل و شکنجه برای حفظ حکومت اسلامی فتوا صادر می کند. مزدوران این رژیم در دهه ۱۳۶۰، یعنی در همان روزهایی که اصلاح طلبان سبز امروزی دست در دست رقیبان اصولگرایی امرویشان بر مسند قدرت بودند، از این حکم جنایتکارانه مذهبی پیروی می کردند که اگر دختر مسلمان باکره بمیرد

حتماً به بهشت می رود پس باید به دختران مجاهد تجاوز کرد تا بهشتی نشوند. از عملکرد تجاوزگرانه کسانی که با تصویر سوره های بقره و نساء از زن به مثابه وسیله بهره کشی جنسی و تمکین کننده مطلق تربیت شده اند، نباید تعجب کرد. دینی بودن یک حکومت یعنی اجرای قانون شریعت و شریعت همین چیزهاست.

صحبت از يك اندیشه گذرا يا يك موضع ناپایدار ایدئولوژیک در این یا آن فرد نیست. صحبت از يك رشته افکار و باورهای سیستماتیک دینی است که به زور قانون و سرنیزه در جامعه به مرحله عمل در می آید و از دوران کودکی و سپس در مدرسه و جامعه به ضرب اسطوره و خرافه به مغز انسان ها انتقال می یابد. در مورد مشخص ایران، صحبت ما از اندیشه ها و ارزش ها و باورهای شیعی است.

ما با يك ایدئولوژی و نظام فکری - فرهنگی - روحی روبرویم که مهمترین مکتب آموزش و الگوی اسطوره ای آن کربلا است. نوحه خوانی ها و صحنه گردانی ها و نمایش های سالانه و ماهانه و روزمره، کل جامعه و مشخصاً طیف سنتی های شهر و روستا را مخاطب قرار می دهد. از میان این مخاطبان است که اغلب شکنجه گران و سرکوبگران امنیتی و انتظامی رژیم برخاسته اند. این يك اسطوره خونین است که به گواهی روضه ها و شعرها و تعزیه های مکرر، مخاطبان را با شرح سر بریدن ها و قطع دست و پا و مثله کردن ارضاء می کند. ده ها و صدها هزار نفر هر سال به تکایا و مساجد می روند و مشتاقانه آن صحنه های فجیع را در ذهن خود بازسازی می کنند و لذت می برند. بله، لذت می برند. به نحوی مازوخیستی لذت می برند. درست همانطور که بخشی از اهالی آمریکا از تماشای فیلم های جنون آفرینی که از خون و کشتار و تجاوز و مثله کردن انباشته است، لذت می برند. البته روی دیگر مازوخیسم، سادیسم است: یعنی لذت از آزار دیگران. مسأله این نیست که همه کسانی که در معرض این تبلیغات ایدئولوژیک و آثار اسطوره ای قرار دارند، رفتار و سلیقه ای سادیستی دارند. اما کسانی که مشخصاً در جایگاه قدرت قرار می گیرند و مسؤلیت مستقیم سرکوب مردم برای حفظ نظام مذهبی بر دوششان است، زمینه و فرصت و امکان لازم برای بروز سادو - مازوخیسم را در اختیار دارند.

این يك بحث روانشناسانه نیست. پای منافع و امتیازات طبقاتی (سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی) در میان است. شکنجه هیچ چیز نیست مگر ادامه و نمود عریان رابطه میان طبقات حاکم و طبقات محکوم در اسارتگاه. درست همانطور که زندان نیز هیچ چیز نیست مگر عصاره و نماد عریان زندان بزرگی که نظام و جامعه طبقاتی نام دارد. کافیت که هرکدام از ما مردم محروم و محکوم در جامعه به آنچه از صبح تا شب در مناسبات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، خانوادگی و فرهنگی درگیرش هستیم دقیق شویم تا جوهر آزار و شکنجه و تحقیر و اسارت را در آن ببینیم. و اگر خوب دقت کنیم شوکه می شویم از اینکه گاه حتی خود را در این مناسبات، به نوعی در موضع حاکم، آزار دهنده و شکنجه گر می یابیم!

در این جامعه و نظام طبقاتی - به خصوص از نوع دینی آن - سرکوبگران و شکنجه گران، کارمند و حقوق بگیرند و وظیفه و مسؤلیت شان همین است که می بینیم. این ها از طرح ها و روش های معینی برای شکنجه استفاده می کنند و برای انجام این وظیفه آموزش می بینند. دستگاه سرکوب اسلامی، شیوه های شکنجه در دوران قرون وسطی و متون مذهبی را با دانش شکنجه مدرن که توسط جنایتکاران امپریالیستی و اسرائیلی و نژاد پرستان آفریقایی جنوبی تدوین شده در هم آمیخته، به کار می بندد. در چارچوب همین آموزه هاست که مثلاً برای تحقیر زندانی و در هم شکستن روحیه مقاومت اسیران به ویژه زنان، از حربه تجاوز جنسی استفاده می کنند. اگر جز این فکر کنیم و انتظار «رافت و رحمت» از آنان داشته باشیم، خود را فریب داده ایم. اگر هم این ها را مثنی دیوانه تصور کنیم که خودسرانه و بر مبنای منافع فردی یا به قول مذهبی ها «تمنای نفس سرکش» دست به این کارها می زنند، باز هم به کج راه رفته ایم و يك سیستم

ارتجاعي با سلسله مراتبی که دارد را از نظر دور داشته ایم. البته این افراد جزئی از جامعه انسانی هستند و با آدم آهنی فرق می کنند. این ها مانند هر انسانی نیاز دارند که اعمال خود را بر اساس باورها و ارزش ها و جهت گیری ها تقویت کنند و جهت بدهند و رنگ و لعاب بزنند. و این چیزهای ذهنی، پدیده ای اتفاقی یا موقتی نیست. این چیزها در هر جامعه، هر ملت، یا هر جنبشی، بر پدیده های فرهنگی و ایدئولوژیک ریشه دارتر استوار است.

در یکی از سی دی های ویژه کربلا که سال هاست در میان بسیجیان دست به دست می چرخد، یکی از نوحه خوانان با نگاهی ترسناک و نشنگی خاص به جمع سینه زنان می گوید: «کی میگه این امت داره از اسلام دور میشه؟ هر کی میگه باید زیونشو برید!» آدم باید خیلی ساده لوح باشد اگر فکر کند که منظور او از این حرف، «لزوم تعقیب قضایی کسانی است که چنین ادعایی می کنند!» او و همفکرانش به معنی واقعی کلمه از زبان بریدن حرف می زنند. درست همانطور که در نوحه هایشان به راحتی از اصابت تیر بر گلوی نوزاد چند ماهه، یا قطع دست و پا، یا سر بر نیزه کردن، می گویند. برای روشنتر شدن سلیقه و رفتار صاحبان قدرت و پایه ها و کارگزارانشان، خوبست به یکی از سخنرانی های معروف روح الله خمینی در ابتدای برقراری جمهوری اسلامی اشاره کنیم. خمینی در دیدار با ورزشکاران آن دوران، همه را فراخواند که به حضرت علی اقتداء کنند. او در شرح پهلوانی و یا زور بازوی علی چنین گفت: «امیر المومنین آنقدر قوی بود که وقتی در یکی از جنگ ها با شمشیر بر فرق حریف کوبید، او و اسبش را دو نیم کرد!» فکر می کنید کسانی که پهلوانی و ورزشکاری را با چنین معیار خونین و مشمئز کننده ای ارزش گذاری می کنند، از مشاهده شکنجه و تجاوز و کشتار یا از انجام این جنایات كك شان می گزد؟ جالب است بدانید که یکی از به اصطلاح سریال سازان متعهد اسلامی در مجموعه بی رونق و شکست خورده ای به نام «چهل سرباز» که قرار بود شاهنامه فردوسی را با مذهب شیعه ترکیب کند و به خورد بیننده بدهد شرح همین جنگ علی را به تصویر کشید. او در چارچوب سادو - مازوخیسم مذهبی، به زیبایی شناسی خاص خود رسید. مثلاً، به تصویر کشیدن قطع دست و پای اسب با ضربه ذوالفقار علی! یا صحنه جان کندن حریف زخمی در مقابل چشم علی؛ در حالی که التماس می کند کارش را تمام کند؛ اما علی می گذارد که او خوب درد بکشد!! خب، حالا فکر می کنید آن بازجو یا مقام نیروی انتظامی که خود را شیعه علی می داند وقتی با زجر کشیدن زندانیان روبرو می شود چگونه رفتار خواهد کرد؟ از چه الگویی پیروی خواهد کرد؟ کشتن با سنگسار و به دار کشیدن جوانان با چرتقیل به طوری که به تدریج دست و پا زده و بمیرند، برایش عین ثواب خواهد بود.

واضح است که انجام شکنجه و تجاوز و کشتار، مختص سرکوبگران اسلامی یا به طور کلی دینی نیست. دولت های طبقاتی با توجیه های ایدئولوژیک رنگارنگ (مانند ناسیونالیسم)، با ارزش ها و باورها و اسطوره های مختلف، دست به چنین جنایاتی می زنند. آزار و شکنجه و کشتار یهودیان را حکومت نازی و پایه هایش با توجیه های قومی - نژادی به پیش بردند. جنایات شکنجه گران آمریکایی در زندان های ابو غریب و گوانتانامو بر مبنای اسطوره برتری آمریکا و جهانشمول بودن ارزش هایش، و البته درجه دوم بودن اهالی کشورهای اسلامی - جهان سومی، انجام شد.

آمران و عاملان جنایات سیاسی در نظام های مختلف (اعم از شکنجه و تجاوز و کشتار)، از نظر نگرش و رفتار و روحیه، يك نقطه مشترك دارند: همگی اینان، اسیران را در جایگاه مادون انسان یا به قولی untermensch قرار می دهند. این پایه ای ترین توجیه برای آوردن هر بلایی بر سر مخالفان است. حکومت هیتلر، یهودیان و همجنس گرایان و کولیان را مادون انسان می دانست و سیاست کشتار را با چنان وجدان راحتی در موردشان به اجرا می گذاشت که انگار دارند سر مرغ را می برند. اینگونه بود که افسران اس اس در اردوگاه های مرگ، به قول شاملو، می توانستند بعد از يك روز کشتار بنشینند و يك پنجه موسیقی «مالر» یا «واگنر» بنوازند! حکومت اسلامی - شیعی، مساله مادون انسان را

به شکل دیگری در مورد زندانیان پیاده می کند. این حکومت، نظام طبقاتی حاکم و حاکمان مذهبی را به جایگاه قدسی و خدایی و ماوراء انسان ارتقاء می دهد. بدین ترتیب انسان ها با وجود این که کماکان «انسان» محسوب می شوند ولی به حکم الهی، مادون هیأت حاکمه و کارگزاران و مزدوران نظام قرار می گیرند! و یا ذهن فرماندهان و سربازان آمریکایی انباشته از این ایده مزخرف است که آمریکایی ها و نظام آمریکایی از همه دنیا برتر است. یعنی همه دنیا مادون آمریکا قرار دارند و اگر بخواهند تهدیدی برای این موجود برتر باشند، لایق نابودی اند.

بدون اینکه بخواهیم صف دشمنان و دوستان مردم را مخدوش کنیم، لازم می بینیم که همینجا به يك نمونه آموزنده منفی در صف نیروهای اپوزیسیون و مدعی انقلاب اشاره کنیم. تاکید می کنیم که اشاره به این مورد، به هیچ وجه يك «مچ گیری» تنگ نظرانه و سکتاریستی نیست. بلکه يك انتقاد هشدار آمیز است. زمانی که نیروهای مولف امپریالیستی به بهانه جنگ علیه تروریسم، تهاجم به افغانستان را تحت رهبری آمریکا آغاز کردند، جنایات بزرگی علیه افراد وابسته به طالبان و بسیاری از توده های متمایل به این جریان انجام گرفت. يك نمونه افشاء شده از این جنایات، انباشتن کانتینرها زیر آفتاب داغ از صدها اسیر بود که به خفه شدن و یا پختن آنان در گرمای زیاد انجامید. در آن دوره، حزب کمونیست کارگری (تحت رهبری منصور حکمت) موضعی در همراهی با تهاجم نیروهای ناتو و اشغال امپریالیستی افغانستان اتخاذ کرد و به موازات آن در مورد جنایاتی که ارتش آمریکا و ناتو علیه افراد طالبان و دیگران مرتکب می شدند، سکوت کرد. آیا زندانیان طالبان که به طور سیستماتیک علیه مردم افغانستان (به خصوص زنان) سرکوب و شکنجه اعمال کرده بودند (و هنوز می کنند) به علت افکار متحجرانه و جنایاتشان، لایق بهره مندی از «اصول و معیارهای حقوق بشری» نبودند؟ به این ترتیب، حزب کمونیست کارگری، در تناقض آشکار با یکی از مبانی نظری خود یعنی اومانیزم (انسان دوستی) قرار گرفت. تنها راه «حل» این تناقض، فروکاستن طالبان به مقام «ضد انسان» بود تا بتوان با وجدان راحت بر بلاهایی که در زندان های آمریکایی به سرشان می آورند چشم فرو بست. این «ضد انسان» بودن، در واقع نسخه دیگری از همان مادون انسان بودن است که اینبار از زبان يك حزب اومانیزت بیان می شد. شک نیست که اگر به جای ارتش آمریکا و ناتو، ارتش رهائی بخش کارگران و دهقانان افغانستان تحت رهبری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان وارد جنگ با طالبان می شد با استفاده از تمام قوای خود و فنون جنگی، ارتش طالبان و قدرت سیاسی ارتجاعی شان را در هم می شکست. و در این کار لحظه ای تردید نمی کرد. اما با زندانیان جنگی آنطور که طالبان (یا ارتش آمریکا و ناتو) با اسرای خود رفتار می کنند، رفتار نمی کرد. رفتار ارتشی که برای جامعه ای می جنگد که مبتنی بر بهره کشی انسان از انسان نیست، نمی تواند تقلیدی از رفتار دشمنانی باشد که جوامع تحت حاکمیتشان را بر پایه بهره کشی انسان از انسان سازمان می دهند.

واقعیتی که کوشیدیم در این نوشته به میان بکشیم و مورد تاکید قرار دهیم، رابطه تنگاتنگ میان حفظ و تداوم قدرت سیاسی را با سلطه ایدئولوژیک و ارزش ها و ابزارهای فرهنگی نشان می دهد. این واقعیات به ما گوشزد می کند که مبارزه در عرصه ایدئولوژی و ارزش ها و باورها، جزئی جدایی ناپذیر از مبارزه برای تحول روابط حاکم بر جامعه و در هم شکستن نظام قدرت ارتجاعی است. و بالاخره پرسشی که هر زن و مرد آزادیخواه و مبارز با مشاهده جنایات در اسارتگاه های جمهوری اسلامی باید از خود بکند اینست که چه روابط اجتماعی- طبقاتی، چه نوع دولتی، چه نظامی را باید ایجاد کرد که ریشه چنین اعمالی را بسوزاند؟ که شکنجه ها و تجاوزها و کشتارها را به عنوان مجسمه بی عدالتی و توحش و ستمگری در موزه تاریخ جای دهد؟ وجود تمایزها و امتیازها و تعصب های طبقاتی که جامعه بزرگ انسانی را به حاکم و محکوم، برتر و فرودست، انسان و مادون انسان تقسیم می کند، در مقابل هم قرار می دهد و به جان هم می اندازد، زمینه ساز آزار و شکنجه و تجاوز و کشتار است؛ توجیه کننده موجودیت اسارتگاه هاست. اگر واقعاً می خواهیم

از شر این پدیده های تکان دهنده و تهوع آور خلاص شویم، باید به جنگ نظام بهره کشی انسان از انسان، نظام ستمگری طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی برویم. در غیر این صورت، همیشه امکان تبدیل محکومان و شکنجه شدگان سابق به حاکمان شکنجه گر جدید وجود خواهد داشت. همان طور که بخشی از زندانیان سیاسی زمان شاه که در دستگاه جمهوری اسلامی به پست و مقامی رسیدند و کارگزار و مسؤول نظام ارتجاعی جدید شدند، هر آنچه را از بازجویان و شکنجه گران قبلی یاد گرفته بودند، علیه مبارزان کمونیست و انقلابی و آزادیخواه به کار بستند. نگاه ما فقط نباید متوجه شیوه های مستقیم دشمنان طبقاتی برای سرکوب و نابودی انقلابیون و مبارزان حق طلب باشد؛ بلکه باید این خطر را هم ببینیم که با نگرستن به تضادها و مسائل جامعه از دریچه دید طبقات استثماری حاکم، در واقع به تقویت این نظام کمک کرده ایم و هر گونه امکان سرنگونی آن و تولد یک نظام اجتماعی نوین با روابط و ارزش های نوین را از بین برده ایم. این تجارب هشدار و نهیبی است به ما کمونیست ها که اگر در جوامع سوسیالیستی آینده، دولت ما به هر شکلی اعمال سرکوبگرانه دولت های جوامع طبقاتی (اعم از دولت های عقب مانده بورژوا فئودالی حاکم در جهان سوم یا دولت های پیشرفته سرمایه داری) را در قبال مخالفانش الگو قرار دهد، سند مرگ جامعه سوسیالیستی را امضاء کرده و صرفاً به بازتولید همین جوامع – گیرم زیر نقاب سوسیالیسم – کمک کرده است. بهترین تضمین که چنین نکنیم آنست که نقدمان از جوامع موجود را در جنبه های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک آن عمیق تر کنیم و همچنین کارنامه جوامع سوسیالیستی قرن بیستم را با نگاهی تازه جمع بندی کرده و سنتز نوینی از جامعه آینده و دولت آینده مان ارائه کنیم.

**حزب کمونیست ایران (مارکسیست – لنینیست – مانونیست)**

مرداد ماه ۱۳۸۸